

# خودشناسی در قرآن

سوره حجر، آیات ۴۹-۵۰

استاد حسین نوروزی

جلسه ۶۵ (۳ تیر ۱۴۰۲)

«نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ»

«ای پیامبر! به بندگانم خبر بده که من بی‌تردید غفور و رحیم هستم و عذاب من عذابی دردآور است»

## خبر از حقیقت

می‌فرماید: «نَبِيُّ عِبَادِي» یعنی به بندگانم خبر بده؛

بعضی وقت‌ها لازم است به ما خبر بدهند و به اطلاع ما برسانند و ما باید باخبر و مطلع شویم. گاهی پیش از اینکه واقعه‌ای رخ بدهد، به بچه خبر می‌دهی و می‌گویی: «حواست جمع باشد! اگر این کارها را انجام دهی، این نتایج را به دنبال دارد. اگر درس‌هایت را خوب نخوانی تجدید می‌شوی، رفوزه می‌شوی».

بعضی چیزها هست که شما باید آنها را خبر بدهی، اما چیزهایی هست که خبر دادنی نیست بلکه چشیدنی، دیدنی، یافتنی و تجربه کردنی است. باید بروی تا خودت بفهمی.

چیزهایی هست که نباید به تو خبر بدهند و راهی نداری که الان آن‌را بفهمی. اما بعضی چیزها هست که الان باید به اطلاع شما برسانند. اگر الان از آن مطلع نشوی وقتش می‌گذرد و دیر می‌شود. گرچه بعد از اینکه به آن رسیدی، آن را می‌چشی و می‌یابی و دریافتی را خواهی داشت که ممکن است الان حاصل نشود؛ اما اینگونه نیست که خبر دادن و اطلاع رسانی آن، بی‌فایده باشد. گاهی اوقات شما به بچه می‌گویی: «جلوی بخاری نیا؛ داغ است، می‌سوزی». این بچه گوش می‌کند. می‌تواند این اندازه از خبر را درک کند. می‌فهمد این خبری که الان شما به او دادی معنایش چیست. این مسائل را می‌فهمد و می‌تواند خودش را کنترل کند و مطابق این خبری که شما به او دادی عمل کند. اما گاهی اوقات اینگونه نیست. در این حد نیست که بتواند مطلب را بفهمد. یا اگر هم می‌فهمد در مرحله‌ای از اراده و قدرت کنترل خودش نیست که بتواند به مقتضای این خبر پایبند باشد. وسوسه‌ی زیادی دارد. وسوسه او را به سمت بخاری داغ می‌کشاند. در اینطور موقعیت‌ها شما چه کار می‌کنی؟ می‌گویی: «بگذار خودش یک آزمایشی بکند تا خودش بفهمد. ما به او خبر دادیم اما گوش نکرد».

اما بنا نیست که ما خودمان همه‌ی این مراحل را تجربه کنیم و عواقبش را ببینیم و نتایجش بر سرمان بیاید، بیچاره و بدبخت شویم؛ سپس زمانی آن را بفهمیم که دیگر دیر شده و قابل جبران نیست. بنابراین خداوند به پیغمبرش می‌فرماید: «نَبِّئْ عِبَادِي» به آنها خبر بده. این کاری است که ما در مرحله و مقام تربیت فرزندانمان و تربیت کسانی که تحت تربیت ما قرار گرفته‌اند باید انجام دهیم. یعنی به آنها خبر بدهیم. چیزهایی را به گوششان برسانیم. حالا می‌خواهد درس بگیرد؛ می‌خواهد درس نگیرد. باید به اطلاعش رساند.

## خدای غفور

می‌فرماید:

«نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»

به بندگان من خبر بده تا بدانند با چه کسی طرف هستند! این عالم، عالم با شعوری است که خدا و گرداننده‌ای دارد که غفور و رحیم است. همه که نمی‌توانند از همان اول راه، با خدا ملاقات کنند! غفور و رحیم بودن خدا را بیابند! نه! اینگونه نیست. باید به آنها خبر داد و به آنها گفت: «خیالتان راحت باشد؛ شما با خدای غفور و رحیم سروکار دارید». غفور یعنی خیلی آمرزنده. با آن چیزی که شما در ذهنتان دارید مقایسه نکنید. اینگونه نیست که بگوییم خداوند غافر است.

بعضی وقت‌ها معصیتی را مرتکب می‌شوی، آن را می‌بینند و به حسابت می‌رسند، نهایتاً از تو می‌گذرند و می‌گویند: «ما تو را بخشیدیم، عیبی ندارد که مرتکب این معصیت شدی». گاهی می‌گویند: «تو تا الان در حال ارتکاب معصیت بودی، از این به بعد دیگر ندید می‌گیریم اما حواسمان به قبلش هم هست و یادمان نرفته است که چه کارهایی کرده‌ای».

اما وقتی می‌گوییم «خدا غفور است»، یعنی چنان می‌آمرزد، گویا شما از اول خلافی مرتکب نشده‌ای تا بخواهد بیامرزد و احتیاج به آمرزش پیدا کنی. از اول می‌آمرزد و مسئله را حل می‌کند.

این دستورالعمل را در روایات هم به ما داده‌اند که: «خدایی عمل کنید!» یعنی اگر دیگران در حق شما بدی کردند، بدی‌های دیگران را فراموش کنید. این‌گونه نباشد که هر وقت آن‌ها را می‌بینی یادت بیفتد که این همانی است که این بدی‌ها و ظلم‌ها را در حق من روا داشت. نه!

همه‌ی بدی‌ها را فراموش کن! همیشه خوبی‌های دیگران را به یاد داشته باش! اگر به تو خوبی کرد، هر وقت او را می‌بینی، سعی کن خوبی‌هایش به یادت بیفتد؛ به او بگو: «من یادم نمی‌رود تو چه خوبی‌هایی در حق من کردی». اما نباید خوبی‌هایی را که در حق او کردی به یادت بماند. یک وقت به رویش نیاوری و بگویی: «یادت هست من کجاها به تو کمک کردم، پول خواستی به تو دادم و...».

نمی‌شود به ما دستور بدهند که شماها این کار را انجام دهید؛ بعد خودشان این کار را نکنند؛ خدا خودش این کار را نکند؛ نمی‌شود. او غفور است.

اگر خدایی شویم، این‌گونه می‌شویم! نه اینکه ما تلاش کنیم تا این‌طور شویم؛ تلاش نمی‌خواهد. انسانی که الهی شود یعنی برای غیر خدا حسابی باز نکند؛ خود به خود این‌گونه می‌شود. دست خودش هم نیست. بدی‌های دیگران یادش نمی‌ماند. خوبی‌های دیگران از یادش نمی‌رود. خوبی‌های خودش در حق دیگران هم یادش نمی‌ماند. می‌فرماید: بدی‌هایی که به دیگران کردی همیشه مقابل چشمانت باشد. به یادت بماند. هر وقت او را می‌بینی، به او بگو: من یادم نرفته است که با تو چه کردم. این فرد را انسان الهی می‌گویند.

آیا خدا این‌گونه نیست؟ آیا خداوند خوبی‌هایی را که در حق ما روا داشته است به چشم ما می‌آورد؟ خدا که همه وجود و ذاتش خوبی است، غیر از خوبی کاری انجام نمی‌دهد. آیا بدی‌هایی را که ما انجام دادیم، آشکار می‌کند؟ آیا آن بدی‌ها را بزرگ نشان می‌دهد؟ نه این‌گونه نیست. فراموش کردن خدا به معنای محو شدن آن گناه و خطا است. ما که فراموش می‌کنیم، دیگر در وجود ما چیزی باقی نمی‌ماند. خدا که فراموش می‌کند یعنی می‌آمرزد، یعنی از آن گناه در هیچ جای عالم اثری باقی نمی‌ماند. تمام شد.

«التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ»

«کسی که از گناهی توبه می‌کند، انگار آن گناه را مرتکب نشده است»

ما گمان می‌کنیم خدا را خیلی دست بالا گرفته‌ایم که می‌گوییم خداوند غفور است، یعنی کاری می‌کند که بعد از اینکه توبه کردی، گویا هیچ گناهی نکرده‌ای! اما نه! خداوند از این هم بالاتر است. آن‌جا که می‌فرماید:

«يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»

یعنی خداوند تمام گناهان و بدی‌ها را تبدیل به ثواب و حسنات می‌کند. به شرط اینکه «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا»، یعنی ایمان بیاورد و توبه کند، و عمل صالح انجام بدهد. یعنی وقتی پیش خدا می‌روی، خدا نمی‌گوید: من گناهانت را آمرزیدم و دیگر از آنها اثری نیست بلکه به گناهان خود نگاه می‌کنی و می‌بینی به جای آنها ثواب و حسنات و کارهای خوب است. هر چه کار بد کردی به جای آن کار خوب نوشته شده است. این آیه‌ی قرآن است. معنایش چیست؟ چطور ممکن است همچین چیزی؟ فهمیدن این مطالب کار هر کسی نیست. بحمدالله خدا به ما لطف کرده که این‌ها را می‌فهمیم. اما بسیاری کسانی که نمی‌فهمند. فهمیدن این مطلب که: «چگونه می‌شود من که گناه کردم، به جای آن ثواب بنویسند» خیلی مشکل است. اینکه من

گناه کردم انگار که گناه نکردم؛ اصلاً قابل درک نیست. «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ». انگار اصلاً گناه نکردی. چگونه می‌شود؟ آیا چنین چیزی در عالم هست؟! فلاسفه، این حرف‌ها را درک نمی‌کنند. خداوند به پیغمبرش می‌فرماید: «نَبِّئْ عِبَادِي» یعنی خبر بده. ای پیغمبر! تو که می‌فهمی من چه می‌گویم؛ تو این خبر را به مردم بده. مردم تو را قبول دارند. به تو اعتماد دارند. اگر کسی حرفی به شما بزند، اگر شما بدانید که این فرد خودش تا ته خط را رفته است، می‌فهمد دارد چه می‌گوید؛ بی‌خود و بی‌جهت حرف نمی‌زند و تا حالا بی‌خودی حرف نزده است. هر چه گفته، دقیق و از روی حساب گفته است. چیزی را که ندیده، نگفته است. می‌بیند و می‌یابد و حرف می‌زند؛ حفظ نکرده است که از حافظه‌اش و از روی اطلاعات ذهنی‌اش مطالب را بیان کند و بگوید؛ بنابراین شما به چنین شخصی اعتماد می‌کنید. خداوند می‌گوید: حالا که تو در دل‌های بندگان من چنین جایگاهی داری و به تو اعتماد دارند، به آن‌ها خبر بده.

## خدای رحیم

«نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»

خداوند می‌فرماید: من رحیم هم هستم. یعنی آن جایی که باید تو را هدایت کنم، کم نمی‌گذارم. نمی‌دانیم چرا رحیم را مهربان معنا می‌کنند! رحیم یعنی هدایتگر، یعنی خبر بده به بندگانم، که دلشان شور هدایت شدن را نزنند؛ گمان نکنند کسی نیست هدایتشان کند. من هستم. من آنها را هدایت می‌کنم.

خداوند یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر فرستاده. گاهی در هر خانه‌ای و در هر کوچه‌ای یک پیامبر بوده است. خدا مردم را بدون هدایت رها نمی‌کند. اگر گمان می‌کنی، امام زمان علیه‌السلام غایب است، پس باب هدایت بسته است، اشتباه می‌کنی. باب هدایت همیشه باز است و هدایتگران همیشه مشغول هدایت کردن هستند. از در و دیوار این عالم آیه‌ها و نشانه‌های الهی می‌بارد. اما هدایت شونده کم است.

## صداقت

اگر کسی گفت من می‌خواستم هدایت شوم و کسی نبود من را هدایت کند، صداقت ندارد. دروغ می‌گوید. خودش هم ممکن است نفهمد که صداقت ندارد! بعداً می‌فهمد. یکی یکی می‌آورد و نشانش

می‌دهند. به او می‌گویند که تو گفتی «کسی نبود من را هدایت کند!» در فلان جا، فلان آدم را می‌آورند و نشانش می‌دهند و از او می‌پرسند: «آن حرفی را که به تو گفت یادت هست؟ چرا متوجه نبودی؟ چرا همین‌طوری رد شدی؟» در فلان زمان و وضعیت، فلان خبر، فلان داستان، فلان حادثه و اتفاق؛ همین‌طوری یکی یکی به او نشان می‌دهند تا باور کند که دارد دروغ می‌گوید.

**خودت به خودت دروغ گفتی!!** می‌گویی: من می‌خواستم هدایت شوم، کسی نبود مرا هدایت کند!! خودت زیرش زدی!! آیا چند نفر با هم در یک محیط و یک موقعیت و شرایط نبودید؟! چرا یکی گوش کرد، اما دیگری گوش نکرد؟ فقط یکی دنبال کرد، پیگیری کرد. مگر حرف حساب همین‌طوری بی‌حساب است؟ حرف حساب که بی‌حساب نیست! **اگر حرف حسابی پیدا شد و شنیدی چرا آنرا یادداشت نکردی؟ چرا از آن گذشتی؟** تا حالا چقدر حرف حساب به گوش تو خورده است؟ همه را ندید گرفتی و رد شدی. هیچ چیزی هم از آن یادت نیست. خوب معلوم است برای حرف حساب و حق، چقدر ارزش قائل هستی! بعد می‌خواهی بگویی: «خدایا، کسی نبود من را هدایت کند! من در زندگی‌ام حرف حساب نشنیدم!»

شنیدی یا نخواستی بشنوی؟ یا فقط دنبال شنیدن بودی. شنیدی و رد شدی، چرا آنرا حفظ نکردی؟! چرا آنرا ثبت و ضبط نکردی؟ چرا آنرا منتشر نکردی؟ چقدر عطش داری؟ آیا به اندازه‌ای که عطش داری، از حق و حقیقت بهره می‌بری و استفاده می‌کنی؟!

## تشنگی

کسی که تشنه است اما احساس تشنگی ندارد، اگر به او آب بدهی و بگویی: «من می‌دانم تو تشنه هستی این هم آب، نوش جان کن!» اما می‌گوید: «من که آب نخواستم. من آب نمی‌خواهم!» می‌گویی: «من می‌دانم تو تشنه هستی». می‌گوید: «من خودم احساس تشنگی ندارم». پس برای چه اینجا آمدی؟ «در رودرپایستی قرار گرفتم به من گفتند: جلسه‌ای داریم، بیا برویم، من هم آمدم! اتفاقی، همین‌جور بی‌خودی آمدم! تشنه نیستم». اصرار که می‌کنی، آب را می‌گیرد و پای درخت می‌ریزد.

این آب را به دست شما دادند که بخوری! **تشنه هستی اما نمی‌فهمی که نیاز داری. تو گمشده داری.** می‌گوید: «نه آقا جان من وضعم خوب است. زندگی‌ام خوب است. همه چیز من روبه راه است. گیر و گوری ندارم. این قدر شلوغش نکن! چه خبر است؟ من فقط راه گم کردم، دستشویی داشتم؛ گفتم بروم این جا مسجد است؛ بروم دستشویی و برگردم. دیدم دارند در مسجد صحبت می‌کنند و راجع به قرآن و خدا می‌گویند. با خودم گفتم ببینم این‌ها چه می‌گویند. این‌ها حرف حسابشان چیست که نمی‌گذارند ما درست زندگی کنیم؟! همین!»

کسی که بخواهد هدایت شود، لازم نیست اصلاً دنبال هدایت برود. خوب دقت کنید! لازم نیست دنبال هدایت برود. می‌خواست دستشویی برود، می‌خواست رد بشود و برود، ولی دید جلسه‌ای هست، با خودش گفت: بروم ببینم چه می‌گویند. یک کلمه حرف شنید؛ دیگر نتوانست برود و ایستاد.

حضرت موسی(ع) از دور نوری دید. دنبال آتش می‌گشت که خودش را گرم کند و غذا درست کند. شب شده بود. بیابان بود. گفت: بروم ببینم مثل اینکه آنجا آتش است، بروم بردارم استفاده کنم؛ رفت آتش بیاورد، اما ناگهان پیامبر خدا شد؛ به پیامبری مبعوث شد. تشنگی این‌گونه عمل می‌کند. آدمی که تشنه است، لازم نیست اصلاً دنبال آب برود. رفته بود آتش بیاورد، خدا را ملاقات می‌کند و با حقیقت روبه‌رو می‌شود.

گفت این‌جا هیئتی هست که قیمه می‌دهند؛ ما هم گرسنه هستیم، برویم تماشا کنیم، یک قیمه‌ای هم می‌خوریم؛ به عشق قیمه آمده بود؛ اما درونش عطش حقیقت داشت و ماندگار شد. این مهم است.

## هدایت

خدای متعال رحیم است، یعنی بی‌خود و بی‌جهت تو را هدایت می‌کند! کشکی کشکی و یکباره پیغمبر خدا می‌شود. البته نه به این کشکی‌ها؛ درونش را نگاه می‌کند؛

«ما درون را بنگریم و حال را      نی برون را بنگریم و قال را»

می‌گوید: «من می‌خواهم بروم آتش بیاورم». ما به این نگاه نمی‌کنیم؛ ما به دلش نگاه می‌کنیم که دنبال حقیقت می‌گردد.

فرمود: «تَبَّيُّ عِبَادِي» ای پیامبر! به بندگان من خبر بده که من غفور و رحیم هستم. در هدایت کردن هیچکس کوتاهی نمی‌کنم، هرکس که بخواهد، هدایت در دسترس او هست؛ حتی اگر در زمان غیبت باشد.

**غیبت به معنای غیبتِ هدایت نیست، بلکه غیبتِ عدالت در جهان است!**

غیبت در مقابل ظهور است، ظهور برای برقراری عدالت و حکومت عدل و قسط در عالم است. ربطی به هدایت ندارد، باب هدایت کاملاً باز است. اگر کسی در حیرت بود و در حیرت ماند، مقصر خودش است. هر اتفاقی سر هر کسی بیاید حقش است! نوش جاننش باشد!

یعنی اگر کسی هدایت شود باز هم حقش است. نوش جاننش باشد. خودش خواسته است. خداوند می‌فرماید: من رحیم هستم، یعنی همین طور از در و دیوار عالم دارد هدایت می‌بارد.

در زیارتی که برای همه‌ی ائمه (ع) خوانده می‌شود، و به زیارت امین‌الله معروف است (این زیارت غوغا می‌کند)، می‌فرماید: **راه‌ها باز است.**

**«گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست؟!»**

ما کاهل هستیم؛ کوتاهی می‌کنیم؛ استفاده نمی‌بریم. آب را دست ما می‌دهند، ما نمی‌خوریم، آن را دور می‌ریزیم. کاش حداقل آن را به درخت می‌دادیم. امیرالمومنین علی علیه السلام حرف‌هایش را در چاه می‌ریخت. خودش آب‌ها را می‌برد پای درخت می‌ریخت. می‌فرمود: من در این مردم تشنه‌ای نمی‌بینم. به این مردم آب بدهم؟! خب آنها خودشان می‌خواهند آن را دور بریزند. چرا به آنها آب بدهم؟ بگذار خودم آن را به درخت بدهم. آنها این آب را نمی‌خورند پس من آن را پای درخت می‌ریزم. تا خون امام را نریزند، عده‌ای هدایت نمی‌شوند. این‌ها باید خون بخورند تا هدایت شوند. خون امام حسین علیه السلام را دیدید چطور ریختند و بعد هدایت شدند؟ جزء توّابین شدند. حضرت آبی زلال و گوارا به آنها می‌داد، آب هدایت بود اما آنها از آن نخوردند، آنها خون می‌خواستند، آن هم خون امام؛ پس تمام امام‌ها و انبیاء را کشتند. آب زیاد است اما فرد تشنه کم است:

«آب کم جو تشنگی آور بدست      تا بجوشد آبت از بالا و پست»

## عذاب الیم

خداوند در ادامه‌ی آیات این سوره می‌فرماید:

«وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ»

**اگر از غفران و رحیمیت من استفاده نکردی و هدایت نشدی و توبه نکردی، به عذاب الیم و دردناک دچار می‌شوی.** خداوند به پیامبر می‌فرماید: این را خبر بده؛ نه اینکه عذابشان کن. خبر بده به آنها که عذاب من، عذاب الیم است. این را باید بدانند که اگر درس نخوانند رفوزه می‌شوند. از حالا به آنها هشدار بده.

ما نیاز داریم که به ما خبر و هشدار بدهند؛ به ما آگاه باش بگویند؛ به ما بگویند: «به هوش بیا، غافل نباش. راه باز است. اگر از این راهی که باز است، نرفتی؛ عذاب الیم و دردناک در انتظار توست و بیچاره و بدبخت می‌شوی؛ هلاک و نابود می‌شوی؛ هیچکس را هم جز خودت نباید سرزنش کنی.» خداوند در این آیات فرمود: «خبر بده به بندگانم که أَنِّي أَنَا الْعَفُورُ الرَّحِيمُ». آیا شما می‌توانی کسی را که غفور و رحیم است سرزنش کنی؟ غفور و رحیم است؛ می‌گوید: هر کاری هم تا الان کردی نه فقط ندید می‌گیرم، بلکه به جای همه‌ی گناهان تو، خوبی می‌نویسم (يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ). از این به بعد هم اگر هدایت بخواهند، راه هدایت همیشه باز است. خدا ماموران هدایت کننده هم می‌فرستد. می‌خواهی گله کنی و بگویی: چرا هدایتی در کار نبود؟!

«صدها چراغ دارد و بی‌راهه می‌رود بگذار تا بیفتد و بیند صدای خویش»

نمی‌فرماید که او را هل بده و بیاندازش؛ بلکه دارد خبر می‌دهد. می‌فرماید: خبر بده به او که: «اگر به فکر خودت نباشی، می‌افتی!، هلاک می‌شوی، بیچاره می‌شوی!». در حقیقت خودت خواستی که این‌طور شود؛ خودت کردی.

## خواست صادقانه

می‌گوید: «ما نمی‌توانیم به هر کسی اعتماد کنیم. اعتمادمان نمی‌آید.» ببینید چگونه شیطان وارد می‌شود! می‌گوییم: «چطور به شیطان و اولیاء او راحت اعتماد می‌کنی؟ اما نوبت به خدا و اولیاء او که می‌رسد می‌گویی: نمی‌شود اعتماد کرد! بد دورانی شده، آدم نمی‌تواند به هر کسی اعتماد کند!» بعد که نگاه می‌کنی به زندگی‌اش، می‌بینی به کسانی اعتماد می‌کند که هیچکس به آنها اعتماد نمی‌کند. راحت هم کلاهش را بر می‌دارند و همه‌ی دارایی‌اش را می‌برند؛ نوش جاننش! کسی که به خدا و اولیاء خدا اعتماد نمی‌کند یا نمی‌تواند اعتماد کند، این اتفاق گوارای وجودش باشد! می‌گوید: «نمی‌توانم اعتماد کنم؛ چکار کنم؟» به خاطر این است که دلت نمی‌خواهد اعتماد کنی. دلت می‌خواهد کارهای دیگری انجام بدهی. به جاهای دیگری بروی. دلت جای دیگر است. بعد می‌پرسی: «چرا نمی‌توانم اعتماد کنم؟» چون صداقت نداری. خودت و دلت را پاک کن. حقیقت‌خواه باش تا حقیقت را ببینی، تا خدا نشانت بدهد. صادقانه از خدا بخواه؛ خدا هدایت می‌کند.

«اللَّهُمَّ اهْدِنِي مِنْ عِنْدِكَ»  
خدایا! مرا از ناحیه خودت هدایت کن.

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ»  
خدایا! خودت، خودت را به من معرفی کن.

اگر خدا را از خود خدا خواستی؛ اگر از خودش خواستی تو را هدایت کند، بنابراین پیغمبرش، امامش، هدایت‌گزارش، فرستاده‌ها و رسولانش را هم پیدا می‌کنی. یعنی صداقت داشته باش.  
«اللَّهُمَّ اهْدِنِي مِنْ عِنْدِكَ» یعنی خدایا من صداقت دارم.  
«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ» یعنی خدایا من صداقت دارم.  
من بیشتر از این چکار کنم؟ غیر از اینکه صادقانه بگویم که من هدایت را می‌خواهم، چکار کنم؟  
همین که صادقانه می‌خواهی، همین «خواستن صادقانه» در خودش هدایت خوابیده است. همان لحظه در آن هدایت خوابیده است.

«گر در طلب گوهر کانی، کانی  
گر در پی جستجوی جانی، جانی  
من فاش کنم حقیقت مطلب را  
هر چیز که در جستن آنی، آنی»

همان موقع، دنبال چه داری می‌روی؟ تو همان هستی. هدایت این‌گونه نیست که دور باشد بلکه نزدیک است. خداوند می‌فرماید:

«فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»  
من نزدیک هستم، جواب می‌دهم به کسی که مرا بخواند

اگر در راه‌های طولانی و دور به دنبال خدا می‌گردی، معلوم است که هنوز بچه هستی؛ هنوز وقتش نرسیده است. فعلا یک قل دو قل بازی کن تا وقتش برسد. إن شاء الله همه‌ی ما صداقت داریم اما خب حالا هنوز بچه‌ایم، بزرگ خواهیم شد.

«نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْعَفْوُ الرَّحِيمُ \* وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ»

بله! وقتی با کسی روبرو هستیم که غفور و رحیم است، وقتی به خدا اعتنا و توجه نکنیم، بی‌اعتنای کرده و به او پشت کنیم، معلوم است که عذاب الیم به دنبالش دارد. اگر عذاب نداشته باشد که خلاف عدل و عدالت است. یعنی چه؟ چطور می‌شود که انسان به غفور و رحیم با این تعریفی که گفتیم، پشت کند؛ بعد دچار عذاب الیم و دردناک نشود؟! نمی‌شود.